

پژوهشی درباره‌ی فترت وحی

دکتر جعفر نکونام

استادیار دانشگاه قم

مدرس دانشگاه آزاد اسلامی اراک

چکیده

ارزیابی روایاتی که در زمینه‌ی فترت وحی به دست آمده‌است، نشان می‌دهد که آنچه از فترت وحی بر سر زبان راویان افتاده و برای نسل‌های بعدی نقل شده‌است، چیزی جز تأخیری که در پاسخ مشرکان در خصوص سئوالات مربوط به داستان اصحاب کهف، موسی و خضر، و یاجوج و ماجوج رخ داده، نبوده و این فترت نیز بیش از چهل روز به طول نیانجامیده‌است؛ حال آن‌که فترت‌های طولانی‌تری هم به وقوع پیوسته؛ اما به جهت خبرساز نبودن در تاریخ ثبت نشده‌است. کلید واژه‌ها: وحی، فترت وحی، انقطاع وحی، نزول قرآن.

۱. مقدمه

به طور مسلم، رشته‌ی وحی در مدت نزول قرآن همواره میان جبرئیل (ع) و پیامبر (ص) متصل نبوده است؛ بلکه هر از گاهی آن رشته متصل می‌گشته و جبرئیل (ع) تعالیم الهی را به پیامبر (ص) وحی می‌کرده است؛ اما در این میان یک یا چند بار رشته‌ی وحی طوری انقطاع یافته‌است که پیامبر (ص) و قومش را به خود مشغول ساخته است. به نظر می‌رسد که از این نحوه‌ی انقطاع وحی، به فترت وحی تعبیر شده است.

۲. تعداد فترت‌های وحی برحسب روایات

به درستی معلوم نیست که فترت وحی چندبار و چه مدت روی داده است. از استقصای روایات، چنین برمی‌آید که در چهار مورد در وحی قرآن فترت

پدید آمده است که در این مقاله ذکر و بررسی می شود:

۱.۲. پیش از سوره‌ی ضحی

بنابر روایاتی که از پی می آید، پیش از سوره‌ی ضحی، حداکثر چهل روز وحی فترت یافته است:

- عبدالله بن شداد^۱ (ت ۸۱ ق) گوید:

جبرئیل (ع) به نزد محمد (ص) آمد و گفت: ای محمد! بخوان! پرسید: چه بخوانم؟ پاسخ داد: «باسم ربک الذی خلق ... علم الانسان ما لم يعلم»^۲
آنگاه [پیامبر (ص)] به نزد خدیجه آمد و فرمود: ای خدیجه! می بینم، دیوانه شدم (قد عرض لی). او عرض کرد: چنین نیست. به خدا پروردگارت با تو چنین نمی کند. تو هرگز به کار زشتی دست نیازی.

پس از آن خدیجه به نزد ورقه رفت و آن را به او گزارش کرد. او گفت: اگر همسرت راست بگوید، پیامبر است و از سوی امتش سختی می بیند. اگر من [پیامبری] او را دریابم به او ایمان می آورم.

سپس جبرئیل (ع) [مدتی] دیر کرد؛ آنگاه خدیجه به او عرض کرد؛ می بینم پروردگارت بر تو خشم گرفته است که خداوند نازل کرد: «والضحی و اللیل اذا سجدی ما ودّعک ربک و ما قلی»^۳.

- و ابوالجارود (ز ۱۱۵ ق) گوید: امام باقر (ع) فرمود:

نخستین سوره‌ای که نازل شد، «اقرأ باسم ربک الذی خلق» بود، سپس جبرئیل (ع) [مدتی] دیر کرد؛ آنگاه خدیجه عرض کرد؛ شاید پروردگارت تو را وانهاد و [جبرئیل (ع)] را [به سویت نمی فرستد که خدای تبارک و تعالی نازل کرد: «ما ودّعک ربک و ما قلی»^۴.

قریب این مضامین که نزول سوره‌ی ضحی را پس از سخن خدیجه (س) بر شمرده اند، از عروه (ت ۹۴ ق)، حسن بصری (۲۰-۱۱۰ ق) و سدّی (ت ۱۲۷ ق) نیز نقل شده و در روایت سدّی مدت فترت وحی «چهل شب» یاد شده است.^۵

و زید بن أرقم^۶ (ت ۶۶ ق) گوید:

وقتی "تبت یدا اُبی لَهَب و تب... وامرأته حمالة الحطب فی جیدها جبل من مسد" نزول یافت، به زن ابولهب گفته شد که محمد(ص) از تو بدگویی کرده است. آنگاه او به نزد فرستاده ی خدا(ص) که در میان جمعیت نشسته بود، آمد و گفت: ای محمد! چرا از من بدگویی می کنی؟ فرمود: به خدا من از تو بدگویی نکردم. جز خدا کسی از تو بدگویی نکرده است. گفت: آیا مرا دیده ای که هیزم بر دوش بگیرم یا دیده ای که در گردنم ریسمانی از لیف خرما باشد؟ سپس رفت.

پس از آن فرستاده ی خدا(ص) روزهایی در حالی درنگ کرد که [جبرئیل(ع)] بر او فرود نمی آمد؛ آنگاه [زن ابولهب] به نزد آن حضرت آمد و گفت: می بینم، رفیقت تو را وانهاد و به تو خشم گرفته است که خداوند نازل کرد: «و الضحی و اللیل اذا سعی ما ودعک ربک و ماقلی»^۸.

- و آورده اند:

انگشت پیامبر(ص) با سنگی مضروب شد؛ آنگاه [خطاب به انگشت خود] فرمود:

هل أنت الا اصبع رمیت^۹ و فی سبیل الله ما لقیته

(آیا جز این است که مضروب شدی و در راه خدا [آسیب دیگر] ندیده ای؟) پس از آن دو یا سه شب به آن حضرت وحی نشد؛ آنگاه ام جمیل، دختر حرب، زن ابولهب [به آن حضرت] گفت: ای محمد! می بینم، شیطان تو را وانهاد است. دو یا سه شب است که نمی بینم، به نزدت بیاید. زان پس این سوره نازل شد^{۱۰}.

قریب این مضمون را جندب بن سفیان^{۱۱} (ت بعد ۶۰ هـ) روایت کرده است^{۱۲}. ابن عباس (۳۳ هـ ۶۸ هـ) و قتاده (۵۷-۱۷۷ هـ) سخن مذکور را به مشرکان نسبت داده و ابن عباس در روایتی مدت فترت وحی را «پانزده روز» و در روایتی دیگر «بیست و پنج روز» یاد کرده است^{۱۳}.

این قول که قبل از سوره ی ضحی فترت وحی روی داده است، نمی تواند قابل قبول باشد؛ چون:

اولاً، این روایات، «ما ودعک ربک و ماقلی»^{۱۴} را به فترت وحی ارتباط داده اند؛ اما خود آیه هرگز بر فترت وحی دلالت ندارد؛ زیرا سیاق آیات سوره ی

ضحی چنین معنایی را برنمی‌تابد؛ چون ذیل این آیه چنین است:

وللاخرة خیر لک من الاولی ● و لسوف یعطیک ربک فترضی ● الم
 یجدک یتیمًا فاوی ● و وجدک ضالاً فهدی ● و وجدک عائلاً فاغنی ●
 فاما الیتیم فلا تقهر ● و اما السائل فلا تنهر ● و اما بنعمة ربک فحدث^{۱۵}.

این آیات حاکی از آن است که مشرکان، از دست رفتن برخی از نعم دنیوی پیامبر(ص) - مانند مرگ فرزندان و تهی دست شدن آن حضرت بر اثر بخشش اموالی که از همسرش خدیجه نزد خود داشت و یا دشمنی‌های فراوان مشرکان و بی نتیجه بودن دعوت‌های مکرر آن بزرگوار و ایمان نیاوردن مردم مکه به آن حضرت - را نشانه‌ی وانهادگی و خشم پروردگار دانسته بودند که این آیات، آن را رد کرده و نعم اخروی را از نعم دنیوی برتر شمرده و ضمن برشمردن برخی نعمی را که خدا در دنیا به آن حضرت داده است، اعطای نعمتی رضایت بخش را به او وعده می‌دهد؛ بنابراین، باید آن وانهادگی و خشم الهی که در سوره‌ی ضحی از آن سخن رفته است، از دست دادن برخی از نعم دنیوی باشد و مشرکان آن را دلیل بر وانهادگی و خشم الهی تلقی کرده بودند و بر آن حضرت خرده می‌گرفتند که این سوره، نظیر بسیاری از سوره‌های دیگر به منظور آرامش بخشی دل پیامبر اسلام(ص) و پاسخ به شبهات مشرکان نازل شده است.

از این رو، همه‌ی قصه‌هایی که در این روایات برای آیه‌ی «ما ودعک ربک و ما قلی» گفته شده با مضامین آیات ذیل آن مخالفت دارند.

ثانیاً، این روایات هم با روایات دیگر و هم با همدیگر تعارض دارند و غیر قابل جمع به نظر می‌رسند: در دو روایت، نزول سوره‌ی ضحی پس از سوره علق و در روایت دیگر پس از سوره‌ی تبت یاد شده است؛ حال آن که سوره‌ی ضحی برابر روایات مشهور پس از سوره‌ی فجر و طبق روایت ابوصالح از ابن عباس پس از سوره‌ی قلم نازل شده است.

۲.۲. پیش از سوره‌ی مدثر

بنا بر روایتی که به دنبال می‌آیند، پیش از سوره‌ی مدثر، مدتی وحی فترت پیدا کرد.

- ابن شهاب [زهری] (۵۰-۱۲۳ق) گوید: ابوسلمة بن عبدالرحمن (۲۰-۹۴ق) به من خبر داد که جابر بن عبدالله انصاری (۲۴ق ه بعد ۷۰ق) گفت:

فرستاده‌ی خدا (ص) در حالی که از فترت وحی سخن می‌گفت، فرمود: وقتی من [در بازگشت از حراء] قدم می‌زدم، از سوی آسمان صدایی شنیدم. سرم را بلند کردم؛ ناگاه فرشته‌ای را که در حراء به نزد آمده بود، دیدم، بر تختی در میان آسمان و زمین نشسته است. من از ترس او از جا کنده شدم و به نزد اهلم رفته، گفتم: مرا بپوشانید! مرا بپوشانید! زان پس آنها مرا پوشانیدند. آنگاه نازل شد: «یا ایها المدثر ● قم فأنذر ● وریک فکبر- الی قوله - والرجز فاهجر»^{۱۶}؛ پس از آن وحی پی در پی آمد^{۱۷}.

قریب این مضمون را یحیی بن اُبی کثیر (ت ۱۳۲ق) نیز از ابوسلمه از جابر روایت کرده؛ ولی در روایت او نه تنها از فترت وحی سخنی به میان نیامده؛ بلکه سوره‌ی مدثر نخستین سوره‌ی مُنزل بر شمرده شده است^{۱۸}.

این قول که پیش از نزول سوره‌ی مدثر فترت وحی روی داده است، پذیرفتنی نیست؛ چون:

اولاً، در آیات مذکور نیز هیچ اشاره‌ای به فترت وحی نشده است و به صرف روایت زهری نمی‌توان قایل شد که قبل از سوره‌ی مدثر فترت وحی رخ داده است؛ به ویژه آن‌که در طریق یحیی بن اُبی کثیر به جابر بن عبدالله انصاری از فترت وحی سخن نرفته است.

ثانیاً، به فرض صحت مضمون روایت، مبنی بر این‌که رسول خدا از رؤیت جبرئیل سخت بیمناک شده است؛ طوری که گویا به آن حضرت تب و لرز به دست داده و لذا به خدیجه فرموده است: مرا بپوشانید، این قصه با اولین ملاقات جبرئیل در نزول نخستین سوره‌ی نازل مناسب است؛ نه با فترت وحی که حاکی از نزول چند سوره قبل از سوره‌ی مدثر است؛ چنان‌که خود زهری در روایات

دیگر چنین آورده و سوره‌های دیگری را که قبل از سوره‌ی مدثر نازل شده، ذکر کرده است: ۱۹

ثالثاً، در روایت دیگر سبب نزول دیگری برای نزول سوره‌ی مدثر نقل شده است:

ابن ابی ملیکه از ابن عباس آورده است:

ولید بن مغیره برای قریش طعامی را فراهم کرد؛ چون خوردند، از آنان پرسید: درباره‌ی این شخص چه نظری دارید؟ یکی از آنان گفت: او جادوگر است و دیگری گفت: او ساحر نیست؛ یکی گفت: او کاهن است و دیگری گفت: او کاهن نیست و یکی گفت: او شاعر است و دیگری گفت: او شاعر نیست؛ یکی گفت: سخن او جادویی کاراست و همگی بر همین نظر شدند. این قضیه به گوش پیامبر (ص) رسید. از آن پریشان شد و جامه بر سر کشید و به دور خود پیچید که خداوند نازل کرد: «يا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ قُمْ فَأَنْذِرْ وَرَبِّكَ فَكْبُرْ وَتِيَابِكُ فَطَهِّرْ وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ وَلَا تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرْ وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ»^{۲۰}

این روایت، با ظاهر آیات مدثر بسیار سازگار است؛ بنابراین، باید گفت: جامه به خود پیچیدن رسول خدا (ص) از فقرت وحی نبوده است؛ بلکه از ناسزاگویی‌ها و آزارهای مشرکان بوده است و به همین رو، آن حضرت در آیات تحست سوره‌ی مدثر به قیام و صبر فراخوانده شده است.

پژوهشی در باب علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
مرکز ملی تحقیقات اسلامی
پژوهشی در باب علوم انسانی

۳.۲. در میان سوره‌ی مریم

بنا بر روایاتی که اینک می‌آید، پس از نزول بخشی از سوره‌ی مریم حداکثر چهل روز در وحی فقرت پدید آمد.

- عطیه عوفی (ت ۱۱۱ق) گوید: ابن عباس (۳ق هـ ۶۸ق) گفت:

جبرئیل (ع) از آمدن به نزد پیامبر (ص) باز ایستاد؛ آنگاه فرستاده‌ی خدا (ص) از آن افسرده و اندوهگین شد؛ سپس جبرئیل (ع) به نزد او آمد و گفت: ای محمد! «وَمَا نَنْزِلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَ مَا خَلْفَنَا وَ مَا بَيْنَ ذَلِكَ وَ مَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا»^{۲۱}؛ و ما جز به فرمان

پروردگارت فرود نمی‌آییم. آنچه در پیش و پس ما و میان آن دو است، از آن اوست و پروردگارت فراموشکار نیست»^{۲۲}.

قریب همین مضمون را سعید بن جبیر (۴۴-۹۴ق) نیز از او روایت کرده‌است^{۲۳}.

انس (ت ۹۲ق)، مجاهد (۲۱-۱۰۴)، ضحاک (ت بعد ۱۰۰ق)، عکرمه (ت ۱۰۷ق)، قتاده (۵۷-۱۱۷ق) و سدّی (ت ۱۲۷ق) نیز نزول آیات مذکور را پس از مدتی فترت در وحی قرآن یاد کرده‌اند^{۲۴}.

بنا بر روایت اُنس^{۲۵}، پس از این پرسش از پیامبر (ص) که کدام مکان‌ها نزد خداوند محبوب‌تر و کدام مبغوض‌تر است، و بنا بر روایت مجاهد^{۲۶}، به سبب آنکه مسلمانان ناخن‌ها را ننگرفته و بندهای انگشتان را پاکیزه نساخته و آبخورها را کوتاه نکرده و مسواک نمی‌زدند، در وحی قرآن فترت پدید آمد.

مدت فترت وحی را پیش از آیات مذکور، عکرمه «چهل روز»^{۲۷}، و مجاهد «دوازده شب»^{۲۸} یاد کرده‌اند.

آیه‌ی سوره‌ی مریم علی‌رغم آن‌که اشارات آن بر فترت وحی انطباق می‌پذیرد؛ اما وجود فترت وحی در این سوره پذیرفته نیست؛ زیرا سبب معقولی برای آن در این سوره ذکر نشده‌است؛ تنها مجاهد (۲۱-۱۰۴ق) سبب آن را عدم پاکیزگی مردم شمرده‌است؛ اما این سخن بسیار سست است؛ زیرا معقول نیست که نزول وحی به سبب اموری نظیر عدم پاکیزگی مردم توقف یابد؛ چون اگر چنین اموری به توقف وحی می‌انجامیده، سزاوار بود، امور زشت‌تری مانند قتل، دزدی، زنا، شرابخواری و امثال آن‌که در آن عصر فراگیر بوده‌است، وحی را متوقف سازد و اساساً در جزیره‌العرب که مردم به چنان اعمالی دست می‌یازیدند، هیچ وحیی نزول نیابد؛ به‌علاوه مهبط وحی، قلب پاک پیامبر اسلام (ص) بوده‌است؛ بنابراین چرا وحی از ناپاکی و ناپاکیزگی مردم توقف یابد.

۴.۲. پیش از سوره‌ی کهف

بنا بر روایاتی که به دنبال می‌آیند، پیش از نزول سوره‌ی کهف، حداکثر چهل روز جریان وحی متوقف شد:

ابوبصیر (ز ۴۸ق) گوید: امام صادق (ع) فرمود:

سبب نزول سوره‌ی کهف آن بود که قریش سه نفر به نام نضر بن حارث بن کلدۀ و عقبه بن ابی معیط و عاص بن وائل سهمی را به نجران فرستادند^{۲۹} تا از یهودیان و نصرانیان مسائلی را فراگرفته و آنها را از فرستاده‌ی خدا (ص) بپرسند. آنها به نجران به نزد دانشمندان یهود رفته و از آنها [مسائلی را] پرسیدند.

آنها گفتند: از او درباره‌ی سه مسئله بپرسید؛ اگر او به گونه‌ای که ما آگاهی داریم، پاسختان داد، راستگوست؛ سپس از او درباره‌ی یک مسئله بپرسید؛ اگر او مدعی دانستنش بود، دروغگوست.

[آن سه] پرسیدند: این مسائل چیست؟

پاسخ دادند: از او درباره‌ی جوانانی که در روزگار پیشین بودند و از شهر خود بیرون رفته و پنهان شده و خوابیدند، بپرسید که چه مدت در خواب به سر بردند و چند نفر بودند و چه چیز به همراه داشتند و سرگذشتشان چگونه بود؟

و از او درباره‌ی موسی (ع)، آن زمان را که خدای عزوجل به او فرمان داد که به دنبال آن دانشمند رفته و از او [دانشی] بیاموزد، بپرسید که او چه کسی بود و چگونه وی به دنبال او رفته و سرگذشتش به همراه او چگونه بود؟ و از او درباره‌ی آن جهانگرد که مغرب و مشرق خورشید را گشت تا به سدّ یاجوج و ماجوج رسید، بپرسید که او چه کسی بود و چه سرگذشتی داشت؟

سپس اخبار این سه مسئله را بر آنها املا کرده و به آنها گفتند: اگر او به گونه‌ای که ما بر شما املا کردیم، پاسختان داد، راستگوست، و اگر برخلاف آن پاسختان گفت، او را راستگو نشمارید.

[آن سه] پرسیدند: مسئله‌ی چهارم چیست؟

پاسخ دادند: از او بپرسید که رستاخیز چه زمانی برپا می‌شود؟ اگر او مدعی دانستنش بود، دروغگوست؛ زیرا برپایی رستاخیز را جز خدای تبارک و

تعالی نمی داند.

آنها به مکه بازگشتند و به نزد ابوطالب آمده، گفتند: ای ابوطالب! اگر برادرزاده‌ات می‌پندارد که خبر آسمان به نزد او می‌آید، ما از او درباره‌ی مسائلی می‌پرسیم؛ اگر درباره‌ی آنها به ما پاسخ داد، دانیم که او راستگوست؛ ولی اگر به ما پاسخ نداد، دانیم که او دروغگوست.

ابوطالب گفت: از او درباره‌ی آنچه به نظر تان آمده‌است، پرسید.

آنها از آن حضرت درباره‌ی آن سه مسئله پرسیدند. فرستاده‌ی خدا(ص) فرمود: فردا به شما خبردهم؛ ولی «ان شاء الله» نگفت. آنگاه وحی چهل روز توقف یافت تا آن که پیامبر(ص) اندوهگین شد و یارانش که به آن حضرت ایمان آورده بودند، به تردید گرفتار آمدند و قریش شاد شده و ریشخند کردند و آزار دادند و ابوطالب اندوهگین گردید. وقتی چهل روز گذشت، سوره‌ی کهف بر آن حضرت نزول یافت. فرستاده‌ی خدا(ص) به جبرئیل(ع) عرض کرد: دیر کردی؟ پاسخ داد: ما جز با اذن خدای تعالی فرود نمی‌آییم.^{۳۰}

قریب به این مضمون را عبدالله بن میمون (ز ۱۱۵ق) از همان حضرت و عکرمه (ت ۱۰۷ق) از ابن عباس (۳ق هـ ۶۸ق) نیز روایت کرده‌اند.

مدت فترت وحی پیش از نزول سوره‌ی کهف در روایت عبدالله بن میمون نیز همان «چهل روز» ذکر شده؛ اما در روایت عکرمه «پانزده روز» یاد شده‌است.

از میان اقوال مذکور، تنها همین قول هم با ظاهر آیات مربوط سازگار است و هم سبب معقولی برای توقف وحی برای آن یاد شده‌است؛ از این رو، این قول بر اقوال دیگر ترجیح داده می‌شود.

توضیح آن که قوت احتمال فترت وحی، پیش از نزول سوره‌ی کهف از آن روست که:

اولاً، در آن سوره آمده‌است:

و لا تقولن لشیءٍ انی فاعل ذلک غداً ● الا ان یشاء الله و اذکر ربک اذا نسیت و قل عسی ان یمدین ربی لا قرب من هذا رشداً^{۳۱}.

و زنه‌ار در مورد چیزی مگوی که من آن را فردا انجام خواهم داد. ● مگر آنکه خدا بخواهد، و چون فراموش کردی پروردگارت را یاد کن و بگو:

«امید که پروردگارم مرا به راهی که نزدیک‌تر از این به صواب است، هدایت کند.»

این مضامین با فترت وحی و قصه‌ای که در روایات آمده، موافق است؛
ثانیاً، چنان‌که در روایات آمده، فترت وحی پیش از نزول سوره‌ی کهف در پی
سؤال مشرکان بوده است. این امر ایجاب می‌کند که احتمال فترت وحی در این
مورد بسیار قوی باشد.

به نظر می‌رسد، به جهت آن‌که اساس روایات اسباب نزول، تطبیق قصص بر
مضامین مشابه قرآنی است، تنها فترت خبرسازی که در وحی قرآن رخ داده،
همین مورد سوره‌ی کهف باشد؛ اما راویان آن را به جهت مشابهت با مضامین
آیات ضحی و مریم به آن دو نیز نسبت داده‌اند.

نیز به نظر می‌رسد که فترت وحی پیش از سوره‌ی کهف به معنای توقف
طولانی وحی نیست؛ بلکه به معنای توقف نسبی وحی است؛ به این معنا که وحی
از موعدی که پیامبر (ص) به یهودیان وعده داده بود، حداکثر چهل روز به تأخیر
افتاده است، و بسا فترت‌های مشابه یا طولانی‌تری نیز رخ داده؛ اما چون مانند
مورد مذکور خبرساز نبوده‌اند، نام فترت وحی به خود نگرفته‌اند.

حتی ابن مسعود (ت ۳۲ق) آورده است:

مفصل (سوره‌های کوتاه)^{۳۲} در مکه نزول یافت؛ آنگاه ما سال‌هایی درنگ
کردیم؛ درحالی که آنها را می‌خواندیم و جز آنها نازل نمی‌شد^{۳۳}.

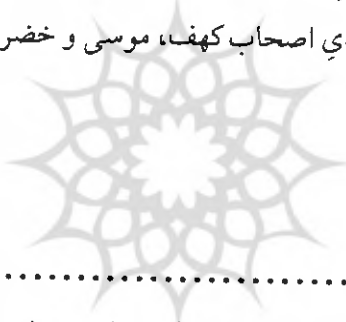
این روایت حاکی از آن است که پس از نزول سوره‌های کوتاه، فترتی
طولانی‌تر از فترت مورد بحث در قصه‌ی سوره کهف رخ داده است. به فرض
صحت این روایت، پذیرش آن ایجاب می‌کند که به وجود فترتی سه ساله یا
بیش‌تر پیش از نزول سوره‌ی مریم قائل شد؛ زیرا بیشتر سوره‌های کوتاه پیش از
این سوره نازل شده‌اند.

اما پذیرش آن قدری دشوار است؛ زیرا قریب به اتفاق ۱۱۴ سوره‌ی قرآن
دفعی‌النزول بوده‌اند و با فرض این‌که چند سوره‌ای از قرآن نیز تدریجی‌النزول

بوده باشند و کل واحدهای قرآن ۱۲۵ واحد بوده باشد، باید هر سال، ۵ واحد و حدود هر دو و نیم ماه، یک واحد نازل گردیده باشد.

براین اساس، باید گفت: چنین نبوده‌است که هرروز یا هر هفته و یا حتی هرماه یک سوره‌ای نازل شده باشد و در این حال، به جهت آن که چند روزی در وحی قرآن تأخیری به وجود آمده، خبر آن به گوش مردم برسد و آن را در تاریخ گزارش کنند.

بنابراین، فترت یک یا چند ماهه در وحی قرآن امری کاملاً طبیعی بوده‌است؛ به این جهت، فترتی که در زمینه‌ی وحی قرآن، در روایات از آن سخن رفته‌است، باید فترتی باشد که به دنبال سؤال و انتظار مردم رخ نموده‌است؛ تا خبرساز شود و خبر آن به نسل‌های بعدی برسد؛ چنان که طبیعت داستان سئوالات مشرکان از رسول خدا در زمینه‌ی اصحاب کهف، موسی و خضر، و یاجوج و ماجوج چنین بوده‌است.



پی‌نوشت‌ها

۱. عبدالله بن شداد لیشی، ابوالولید مدنی کوفی، فقیه و موثق و از خواص اصحاب علی(ع) بود (ابن حجر؛ تقریب التهذیب، و خوئی؛ معجم رجال الحدیث، ذیل همین نام).
۲. علق، ۱-۵
۳. ضحی، ۱-۳
۴. طبری؛ جامع البیان، ج ۱۲، ص ۶۴۵ و مجلسی؛ بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۱۹۷
۵. حویزی؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۵۹۴
۶. واحدی؛ اسباب النزول، ص ۳۰۲ و طبری؛ جامع البیان، ج ۱۲، ص ۶۲۴ و فخر رازی؛ التفسیر الکبیر، ج ۳۱، ص ۲۱۰
۷. زید بن أرقم انصاری خوزجی از اصحاب پیامبر(ص) و حضرت علی(ع) و امام حسن(ع) و امام حسین(ع) و از نخستین کسانی بود که به سوی علی(ع) بازگشت (ابن حجر؛ تقریب التهذیب، و خوئی؛ معجم رجال الحدیث، ذیل همین نام).
۸. سیوطی؛ الدر المنثور، ج ۶، ص ۳۷۰
۹. در روایت دیگر: دمیت (خون‌آلوده شده‌ای. فخر رازی؛ التفسیر الکبیر، ج ۳۱، ص ۲۱۱).
۱۰. طبرسی؛ مجمع البیان، ج ۵-۶، ص ۷۶۴

۱۱. جندب بن عبدالله بن سفیان بجلی علقی ابو عبدالله از اصحاب پیامبر (ص) بود (ابن حجر: تقرب التهذیب، و خوئی؛ مجمع رجال الحدیث، ذیل همین نام).
۱۲. فخر رازی؛ التفسیر الکبیر، پیشین و طبری؛ جامع البیان، ج ۱۲، ص ۶۲۳ و واحدی؛ اسباب النزول، ص ۳۰۱
۱۳. طبری؛ جامع البیان، ج ۱۲، ص ۶۲۳ و طبرسی؛ مجمع البیان، ج ۵-۶، ص ۷۶۴ و فخر رازی؛ التفسیر الکبیر، ج ۳۱، ص ۲۱۱
۱۴. ضحی، ۳
۱۵. ضحی، ۴-۱۱
۱۶. مدثر، ۵۱
۱۷. طبری؛ جامع البیان، ج ۱۲، ص ۲۹۶ و همو؛ تاریخ الطبری، ج ۱، ص ۵۳۵ و واحدی؛ اسباب النزول، ص ۷ و زرکشی؛ البرهان فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۲۶۴ و سیوطی؛ الاتقان، ج ۱، ص ۵۱
۱۸. طبری؛ جامع البیان، ج ۱۲، ص ۲۹۷ و همو؛ تاریخ الطبری، ج ۱، ص ۵۳۵ و واحدی؛ اسباب النزول پیشین و زرکشی؛ پیشین و سیوطی؛ پیشین
۱۹. حدثنا المقدمي ثنا وهب بن جرير ثنا أبي عن النعمان عن الزهري عن عروة عن عائشة قالت: وكان أول ما نزل عليه بعد اقرأ باسم ربك العلق والقلم وما يسطرون ما أنت بنعمة ربك بمجنون القلم ويا أيها المدثر قم فأنذر المدثر (ابن ابی عاصم؛ کتاب الأوائل، ص ۸۸)
۲۰. حدثنا محمد بن علي بن شعيب السمسار ثنا الحسن بن بشر الأسماء ثنا المعافي بن عمران عن إبراهيم بن يزيد قال سمعت بن أبي مليكة يقول سمعت بن عباس أن الوليد بن المغيرة صنع لقريش طعاما فلما أكلوا قال ما تقولون في هذا الرجل فقال بعضهم ساحر وقال بعضهم ليس بساحر وقال بعضهم كاهن وقال بعضهم ليس بكاهن وقال بعضهم شاعر وقال بعضهم ليس بشاعر وقال بعضهم سحر يؤثر فأجمع رأيهم على أنه سحر يؤثر فبلغ ذلك النبي صلى الله عليه وسلم فحزن وقنع رأسه وتذثر فأنزل الله يا أيها المدثر قم فأنذر وربك فكبر وثيابك فطهر والرجز فاهجر ولا تمنن تستكثر ولربك فاصبر (طبرانی؛ المعجم الکبیر، ج ۱، ص ۱۰۲)
۲۱. مریم، ۶۴
۲۲. طبری؛ جامع البیان، ج ۸، ص ۳۵۹ و سیوطی؛ الدر المنثور، ج ۴، ص ۲۷۹
۲۳. همان دو و واحدی؛ اسباب النزول، ص ۲۰۳
۲۴. همانها و فخر رازی؛ التفسیر الکبیر، ج ۳۱، ص ۲۱۰ و مجلسی؛ بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۲۵۵ به روایت قدّاح از امام صادق (ع) و طبرسی؛ مجمع البیان، ج ۵-۶، ص ۷۶۴
۲۵. سیوطی؛ الدر المنثور، ج ۴، ص ۲۷۹
۲۶. همان و واحدی؛ اسباب النزول، ص ۲۰۳ و طبرسی؛ مجمع البیان، ج ۵-۶، ص ۷۶۴
۲۷. سیوطی؛ پیشین و واحدی؛ پیشین
۲۸. همان دو و طبری؛ جامع البیان، ج ۸، ص ۳۵۹
۲۹. در روایت عبدالله بن میمون از همان حضرت: «گروهی از یهودیان به نزد فرستاده‌ی خدا (ص) آمده و از او درباره‌ی چیزهایی پرسش کردند...» (حویزی؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۳، ص ۲۵۵ و طباطبائی؛ المیزان، ج ۱۳، ص ۲۹۰)

و در روایت عکرمه از ابن عباس: «قریش نضر بن حارث و عقبه بن أبی معیط را به مدینه به نزد دانشمندان یهود فرستادند...» (طبری؛ جامع البیان، ج ۸، ص ۱۷۴ و سیوطی؛ الدر المنثور، ج ۴، ص ۲۱۰ و طبرسی؛ مجمع البیان، ج ۵-۶، ص ۶۹۷)

۳۰. حویزی؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۳، ص ۲۴۶-۲۴۷ و طباطبائی؛ المیزان، ج ۱۳، ص ۲۷۸

۳۱. کشف، ۲۳ و ۲۴

۳۲. ابن مسعود در مصحف خود سوره‌های کوتاه را تحت عنوان «مفصل» آورده بود سیوطی؛ الاتقان، ج ۱، ص ۱۴۰ و ندیم؛ فهرست، تهران، ص ۲۹؛ بنابراین احتمال می‌رود که مراد از «مفصل» در روایت مذکور نیز همان سوره‌هایی باشد که در مصحف او تحت همین نام آمده است.

۳۳. سیوطی، الاتقان، ج ۱، ص ۳۶



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی